

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1581

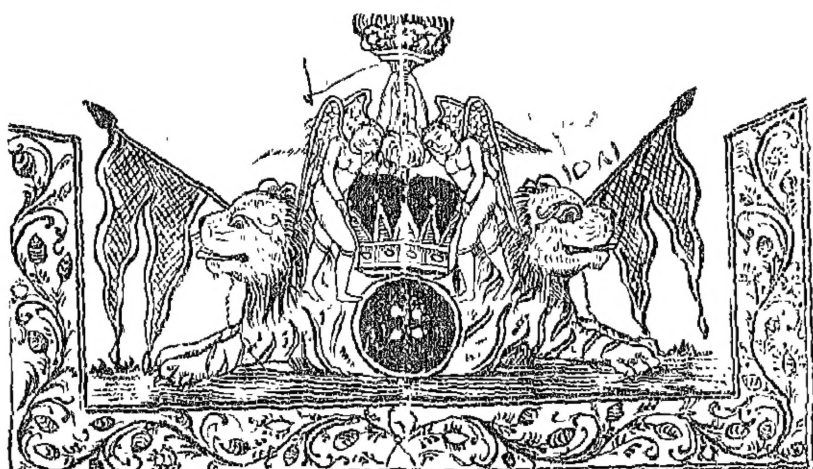
ببینای کمدین مکان و فضل خلاق زمینان

و قمر سوم



و طبع کوین پیش یاصناع هر و ملی طبع

گر و پدر



بسم الله الرحمن الرحيم

و ذکر آغاز قبض و تصرف و ملت انگلیس به مملکت هندوستان و حصول امر

سلطنت باین طبقه عظمت نشان

را و بیان اخبار و ناقلان آثار بدست یاری اقلام غیر قلم گوهر سخن را در رشته تحریر بدینگونه
شسته اند و در احیای تذکار گزشتگان چنین اعجاز میسجائی بکار برده اند که چون مشیت
ازلی و قضای لم یزل مقتضی بران شد که خطه جنت نشان هندوستان از ضم خاشاک
فکنه پاک گردد و متوطنان این مملکت از حوادث روزگار ببهرامن و امان برسانند
پس ابالی انگلستان را متوجه بحال ایشان فرمود و چاره کار جماعه مظلوم بدست تدبیر
این جماعه دانشوران سپرد و چنانچه ایشان بذریعه شغل عظیم تجارت که نشانی است
از فکرهای بلند و نتیجه ایست از تدابیر ارجمند پادشاه و ولایت نهاده و رفته رفته ریشته
تصرفات در سرزمین این مملکت دو انیده نخل سلطنت را جوان و چاچمن این ولایت را

رشک بهشت جاودان ساختند تا بیا من عدل این گروه سعادت پژوه اصغر
 آکا بر در کنج عافیت بر آسوده داد و کامرانی دادند و اهالی و موالی و انالی و ادانی
 ابواب فراغت و راحت بر روی خود گشادند تفصیل این احوال آنکه در عهد دولت
 و ایام خلافت ملکه الزهرا جماعت تاجران که بزبان انگلیسی مراد از کپنی است سهند
 برای تجارت هندوستان بیجا دیار و ده سال از ملکه خود حاصل نمودند و باز بر پیوسته
 سهند کور و در سال یک هزار و شصت و عیسوی برهنای هست بلند و اقبال از بهر سهند
 بهندوستان رسیدند و کار و بار خود آغاز نمودند بعد چندی که بیجا و سهند با اتفاق آمدند
 دیگر حاصل کرده باز کارهای خود را از سر گرفته در سال یک هزار و شصت و عیسوی
 عیسوی کپنی دیگر از بادشاه انگلستان سهند تجارت بدست آورده بهندوستان سهند
 و بارگاه تجارت را فراخت کپنی اول درخار زار حیدر آباد بنام زعمت و عیان افروز
 ایشان کمر بست و در کمین فرصت نشست مدتی بین الفریقین تنش فتنه بلبستند و
 و فکرهای جانبین ناسودمند بود از آنجا که خرو را پایه فرا تر بسته خرومند از آن رو
 برخاستند و مجلس مشورت و کنگایش بر آراسته بساط منازعت در نور و پیر و دایره
 صلح داشتی پیوندند که گفته اند

بید ولتی از تقاضی خیر

دولت همه را اتفاق خیر

در اندک مدتی کاروبار ایشان رونقی تازه گرفت و آب درنگی بی اندازه یافت.

و دول یک شود و بشکند و را | پراگندگی آرد و انبوه را |

در سال یک هزار و ششصد و دوازده^{۱۲} و سی و چهار^{۱۴} عیسوی از اتفاقات و مراسم حضرت پیرالدین جهانگیر
بادشاه هندوستان بنای کارخانجات تجارت در سورت و احمدآباد و سبلی انداختند
و رفته رفته قلعه سینت جارج احداث کرده بنای دولت خود را مستحکم ساختند و در سنه
یک هزار و ششصد و شصت و هشت^{۶۸} و سی و چهار^{۱۴} عیسوی دوم بادشاه انگلستان خود را
با دختر بادشاه پرتگال که خواستگاری کرده و بهرین حاصل نمود و به ایست اندیا کمپنی
مرحمت فرمود و ابا کی کمپنی آنرا مرکز دولت خود قرار داد و دند و بساط تجارت و وسیع تر
گسترده منافع کافی و وافی برداشتند در سال یک هزار و ششصد و نو^{۹۸} و شصت و سی و
زمینداری بنگاله از بادشاهان و عظیم الشان بن بهادر شاه خرید کرده تخم حکومت
پان سرزمین افشانند و در عهد فرخ سیر که سال یک هزار و هفتصد و پانزده^{۱۵} و سی و
باشد سفیری کاروان با تخت و هدایا مع ذاکتر هاشم بدرگاه سلطانین پناه فرستادند
در آن وقت حضرت بادشاه بر بستر علالت جدا شدند و جانشین که خدای آن حضرت را
با دختر آجیه جیت سنه مرزبان بوده پور بدین سبب در حین تعویق افتاده بود و بادشاه
از غایت طال نخورد و خواب بودند و اکثر جماعت متکفل امرها همه گردیده به اقل در رفتند

شقای کامله و با و شاه و رعین نا امیدی بفراد خود و رسیده از داکتر فرمود که هر چه
هر روز و در دل داشتند باشی ازین بخواه داکتر از غایت علوتی نظری بر فوائداتی
خود نگرد و برای بهبود قوم و ملت خویش استدعای معافی محصول تجارت و عطای
قطع زینتی جهت تعمیر عمارتی نمود و با و شاه استدعای او منظور فرمود و سند این خطبه
با و ازانی داشت درین صورت ابالی انگلستان از طرفت حصول اطمینانی کامل
بهرسانیده قلعه ولیم فورث در سرزمین گلگتیه احمد اش فرمودند و شوطان خطبه
را بشارت استقلال و ولست و فواید استدعاست این سلطنت و او مدقار این انجمن
میان مظفر جنگ و نواب ناظر جنگ و رثنای نظام الملک آصف جاہ در باب امر
سند شدنی نزاری بطور آمد و کار بطول الحقه کشید اهل فرانس که در پانصدی پری از مدتی
متعادلی بطریق استقلال و مفرمانده می زدند بیکایرین مظفر جنگ بر خاستند و اهل گلگتیه
با غایت نواب ناظر جنگ کمر بر میان جان پادشاه از جنگ پامی غفلت اهل فرانس را
پس پاکر و متا ایشان جمله کار خا خا شد و در پانصد لشکر و فاش و رسا قلعه بسد
ازین نواب سر اجالد و له ناظم بنگال بر ابالی انگلستان و دست اندازی در از نمود
بسیاری را ازین جماعه اسیر و قتل ساخت و نواب و پالی و تر و الی خود و چپا و آواره
ساخت کرد و کلاید و میرا بفرمانش صاحب که در عیش و شکر گاه اندر اس بکال جمعیتند

کامرانی داد و عیش و نشاط میدادند به ادراک این احوال کثیر الاختلال برآشفته
 بجهت تدارک این فتنه و فساد چون برق و باد به ککاته رسیدند و بعد جنگ های سخت و
 رزم های صعب فتحی غریب حاصل کردند و شهر چند رنگ را هم از دست اهل فرانس
 ستخلص نمودند آخر سراج الدوله تنگ آمده استدعای صلح نمود و از آنجا که ابالی کپنی
 را بر گشتار و کردار او اعتمادی نمانده بود پس میجر جعفر را که سیکه از مشاهیر و دومان
 سراج الدوله بود بوعده های دلفریب معین خود ساخته بر نواب مغزی الیه خروج
 کردند و بتاریخ بستم و سوم جون سال یک هزار و هفتصد و پنجاه عیسوی بمقام پلاسی
 جنگی عظیم نموده فتحی که طراز فتوحات تواند بود حاصل ساخته کوس استقلال در حشا
 پر فضایی هندوستان بلند آوازه کردند درین وقت خورشید اقبال این اقبال مندان
 از افق دولت طلوع گردیده بر توان این معنی بر دلهای روشنفصیران انداخت که در آنک
 روزگاری از انوار این آفتاب جهان تاب ساحت هندوستان منور گردد و تیره
 شبهای سیه بختان بصبح امید گراید و زمانه کهن سالی که بسی اوضاع روزگار بچشم خود
 دیده نوید عشرت و دام بگوش خواص دعوا میسر ساند و جهان پیر که عمر خود را در آشوب
 نیزگی روزگار عمرت ساخته این ایامت بروی این شهسواران عرصه نبرد عرض می نمود

هنوز اقبال تندر کار سازی است	هنوزت نخل تر در سر فرازی است
هنوزت میرسد برگ صبا با	هنوزت چرخ میدوزد صبا با
هنوزش تیغ فتح اندر نهفته است	هنوزش یک گل ز صند ناشگفته است
هنوزش بخت در تریزین ناز است	هنوزش و هر در تدبیر ساز است
هنوزش فتح های غیب پیش است	هنوزش شروء ز انداز پیش است

بعد این فتح و فیروزی ابالی کمپنی میرجعفر را بر سریر فرماندهی تنگ ساختند و زری کشید و
حقیقت است و چهار پرگنه که حاصل ولایت بنگاله بود از و حاصل کردند از اینجا که گفته اند
نه هر که چهره بر افروخت لبی داند نه هر که آئینه سازد سکندری داند

میرجعفر در اندک مدتی حقوق احسانات را بر طاق نیان گذاشت و بر حسب و
مخالفت محسان خود خراش غار نمود درین صورت ابالی کمپنی او را هم چون حرف
غلط از صفحه سریر دولت برداشته قاسم علی خان عالیجاه را بجایش نشاندند عالیجاه
در زیان کاری و تلون مزاجی و محسن کشی گوی نفوق از پیشینیان ربو و گویند که چون
ابالی کمپنی سند معافی محصول در دست داشتند توابعین ایشان نیز خود را معاف
دانسته عندالطلب با کسان عالیجاه آویز شهباهی ساختند عالیجاه بشباهه این حال
برغم صاحبان انگریز تاجران هند و ستانی را نیز از تکلیف محصول معاف نمود و چون

این معنی موجب نقصان سرکار کپنی بود و شورش عظیم برخاسته غبار فتنه بلند شد هنگامه
جدال و قتال گرم گردید عالیه اگر سخته با سید اعانت پیش شاه عالم بادشاه آمد و از آنجا
ناکامی اندوخته چو نواب وزیر یعنی شجاع الدوله بهادر رجوع آورد و بعد از استقرار
اخراجات سفر کم بر فاقه عالیه بسته مقابله با کپنی اختیار نمود بادشاه هم اگر چه
درین معرکه تشریف میداشت اما خود را از مخالفت صاحبان انگریز باز داشته تماشائی
اوضاع روزگار بود صاحبان و الا نشان از نهایت قنوت و مردمی و رعایت
طریق و انبوه تهنیت پذیر بزرگواران کاروان با نواب وزیر در باب اختیار مصاحبت
ترک مخالفت مستدعی گشتند نواب وزیر از نامساعدت تقدیر گوش هوش برگشتار
ایشان نه نهاده و وقتی از کار ایشان نگرفته بچنگ و سیزدیر تر گردید تا بمقام یکسر
جنگی عظیم واقع شد و شکست بر لشکر نواب وزیر افت و فتحی سترگ به ابالی فرنگ و
این جماعه با نام و ننگ حاصل گردید و زمانه بکام و باد و مراد در جام ایشان گشت
چرا نباشد که کارهای این بلند پیمان و دام بر بنای متانت و فطانت است و
نیمت اخیر و عهده باند ایشان در هر کار و هر طریق معین و کافل مهجات ایشان بوده است
بعد از این واقعات که مذکور شد و از اختلاف و طلی و اگره را از تصرفات مرسته بر آوز و
شاه عالم بادشاه را که در وسعت مرسته بود باستانی تمام از ایشان گرفته و و از ده کسار و پیم

بر دلها نهاد و با وجود قلمت استعداد با مرتبه و نواب حیدر علی والی میسر جنگ با
کرده غالب آمد.

نوکر حکومت لار و کار نو اس گورنر جنرل

در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و دو عیسوی در هندوستان رسیده و شبستان
گورنری را از قدم میمنت لزوم منور ساخت و با نظام حیدر آباد و نواب اوده
عهد و موثیق جدید نمود و از رعایت و التفات گوناگون دل بار اصفیه فرمود
از جمله سوانح حیرت افراز جنگ با حیدر نایک است تشریح آن بر سبیل اختصار آنکه
تیمبر نام شخصی از متوطنان ارکات خدمت جمع داری در سرکار میسور یافته از حسن
خدمات تقریبی و اعزاز می بهرسانید و بعد از آنکه میان او دیوان راجه غباری
بر آئینه دل با افتاد ترک ملازمت کرده و جمعی کثیر جمع آورده و طریق فرستاده و
قطار الطریق اخیار نمود تا روزی بردار حکومت راجه ناخست و دیوان او را
که خصومتی با و داشت از میان برداشت و عنان اختیار بدست آورده کار و بار
ملکیت بدست خود گرفت و رفته رفته راجه را هم از میان برداشت و اسم حکومت و
فرمانروای بر خود بست و بعد جمیع کامل بر مقبوضات نظام و پیشواست
و کن متصرف گردیده ملک چهارده کرد و در پی در تحت تصرف خود آورد و دولت

ایمان و امانت

نواب و الفکار اوله خدای خان از بادشاه دلی بعضی پیشکش نقد و سالانه از هندو
 خطاب سلطانی نمود بادشاه از باند هندی نظیر پیشکش او نه نموده التماس او را منظور
 نفرمود و حیدر ازین طرف قطع امید ساخته سیفیری کاروان با سخاوت گران بجزیره
 سلطان روم فرستاده خطاب سلطانی برای پیوستن فرزند خود حاصل نمود و خلاصه
 آن که درین وقت اختراط حیدر ز نایک او پنج گیرا گشت هر دو هم یارهای باند نظیر
 می انداخت و مرغ فکرش آشیانه بر فلک می بست تا آنکه در هم از کاشانه نر است
 در میان محفوظ علی خان و محمد علی خان هر دو در واد و طرفدار محمود علی خان شدند
 بجنگ او متوجه شدند و نظام و پیشوای و کن را هم شریک خود ساخت محمد علی حسان
 مستر نشین ریاست ارکات بادی پراسید و خاوری آرزو مند رجوع بجزیره و رنخیزل
 هندوستان آورد این سرور با فر هنگ جویای نام و ننگ امانتش منظور داشته
 جنگ بر خاست و بعد جنگ باقی سخت و رزم باسی عظیم مخالف را شکست داده
 منظره و حضور شد و تا سرانگاپا نام دار انکو مستار سپیده حیدر نایک را محمل و سر بر سر
 ساخت آخر حیدر بدر عجز در آمده بعد اوانی ز رنخیز و گز اشتان یکی و سیج به تهر
 سرکار انگلیشه اسد امان برای خود حاصل ساخت و او را به نظام را شریک
 مراجعت نمود گویند که قوا بخت سلطان متوجه شدند سلطان در قاهره سرنگاپا نام مستور

فکر لار و مارکشن گورنر جنرل

در سال یک هزار و هشتصد و نود و هشت عیسوی این والا جناب که جناب لار و مارکشن
هم معروف بود و بهند و شان نزول اجلال فرمود عالمی را شاد و بهمانی را از غمخیزم
آزاد کرد و از عهد و سواخ عهد و ولتش جنگ با بی و سلطان و کشته شدن آن شهر لور میلان
کارزار است تشریح این واقعه و تفصیل این ماجرا چنین است که چون در عهد گورنر
سابق بعد جنگ های صعب حیدر نایک از نیت یافته صلح نمود و درین روز با پیشوای
و کن جمعی کثیر بر حیدر نایک لشکر کشید حیدر استدعای اعانت از سرکار کپنی نمود و چشم
امید برین درگاه عالیجاه بست و انشوران رضا برین معنی ندادند تا وکیل حیدر
نامراد برگشت و بخت و وقت حیدر با پیشوای صلح کرده بساط دولت خود را قائم داشت
بعد چند روز
چهار بار حیدر نایک رفت بار نیافت و شکایت بد عهده
که ما را در حالت چنین بد قولی باشما خفتن

دیگر بار به نهفتن

توجه شده

و کن متصرف گردیده ملک چاره کرده و رو به چاره

فرمانروای بر خود بسته

بمشاهده این حال با عانت محمد علی خان بمقابله برآمده جنگ با کردند ناگاه یگانه نیکو
 آتش در گرفت بسیاری مردم بر خاک هلاک افتادند کرنیل پیل افسر فوج انگلیسی خیمه ها
 بر داشته بقید مخالفان افتاد و حیدر ازین فتح خداداد و جنگ وایر تر گردیده قلعه ارکا را
 محاصره نموده بگرفت و اهل حرم محمد علی خان را از غایت بی رحمی در آتش گذاشته
 روانه ملک عدم ساخت و ازان انگلیشه بتدارک این فتنه باز متوجه شده و جنگها
 صعبه کرده هر بار غالب آمدند پیو پس خیمه جمعیت نموده بلندراس آمد صاحبان
 انگیز در قلعه محصور شده و صرف جنگ و ستیز گردیدند تا چند سال بین الفریقین آتش
 جنگ و جدال متهب و هر دو طرف ضایع جنگ برابر بود درین اثنا حیدر نایک با جانی
 در گذشته پسرش خود را مخاطب پیو سلطان ساخته این سکه بنام خود زد -

سکه زد در جهان به آسان	شاه پیو سکه زد در آسان
------------------------	------------------------

پیو در جرات و همت و وقار زیاد از پدر بود تا چهار ده سال با سرکار کمپنی جنگها
 کرد و سرداران انگلیشه قطع نخل وجودش را باعث بهبود و مملکت و انست پیو است
 و کن را بعد ادای شصت لک روپی در چوتنه صوبه بنگاله و بهار و او ریه و تقریر
 سه لک روپی ماهوا بجهت نگاهداشت فوج معین خود کرده و نواها نظام را تشریف
 نمود و بساخته بتدارک پیو سلطان متوجه شدند سلطان در قلعه مرنگا پانجم محصور

گردیده بذریعه کاروانان استدعای صلح نمود هنوز حرف صلح در میان بود که از سران
 لشکرش از غایت بیوفای دروازه های قلعه را بر روی سرداران انگاشتی کشادند
 بهادران فرنگ و این یلان با نام و ننگ این معنی را از تعلیقات غیبی و مواعظ لایبی
 شمرده چون برق و باد اندرون قلعه درآمدند سلطان که مصروف اکل طعام بود از
 بهمی زماشه گذار و بیوفای یاران ننگسار خبری یافته همچنان بلبان آمد و با ذات خاص
 جنگس با کرده و کارنامه های رستم و اسفندیار بجا آورد و کشته شد غنیمت بسیار بدست
 اولیای دولت درآمد و از ممالک مفتوحه چند ولایات به نواب نظام و پیشوای دکن مرآت
 ساخته و ورثای سلطان را بگلگنه آورده مواجی لایق مقرر ساختند و راجه بیهور
 را از غایت حق شناسی بر سریر فرماندهی میسور شکن کرده انصاف را پایه برتر نهادند
 این واقعه در سال یک هزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی بود و درین بهار
 باران گرجی به نرسیده و مه را آبه سیند به جنگ با واقع نشد و فتح و نصرت حاصل هر کار
 بکنی گردید و صوبه دلی و آگره را و دویسه از تصرفات مرسته بقبض و تصرف این
 دولت ابد مدت درآمد و راجه کلریم جنگ بر خاسته معرکه های صعب بر آراست
 بالاخر شکست یافته بنا کاهی در ساخت این و الا جناب از غایت کرم و التفات
 باز ملک او را با بخشید و آب رفته جویش را و درین ضمن لار و لیک بدستخ

دینی و اگره که ذکرش بقلم آمد قاعده هرست پور را محاسره کرد و بهر باعث متانشت و استحکام قلعہ چند بار جنگ کرده بنا کامی ساختن تا عهده حکومت لارڈ ولزلی پایان آمد و این والا ترا و با هزاران هزار کامرانی بسوی ولایت شتافت.

ذکر حکومت کارلئوس سابق گورنر جنرل پانچ پستیم

در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و پنج بسوی این والا جناب مستغنی اخیلا به از قدوم خویش سیزدهمین هزار و هشتصد و پنجاه و پنج و آنجا درنگی بی اندازه بخشیده اما بعد شش ماه فراق اجل تقدیر حیاتش به بغاورد چون این واقعه ناگهانی برودا و خبری به لندن فرستاد تا آمدن دیگری بارکوس صاحب زمام اختیارش بدست خود گرفت.

ذکر حکومت لارڈ وائٹ گورنر جنرل

این برگزیده روزگار در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و پنج بسوی داخل مملکت هند گشته سریر ارامی گورنری شد و عهد دولت ایشان جزیره مارتیمس و جاوا که از مقبوضات اهل فرانس بود بعد جنگ و جدال داخل مملکت سرکار کمپنی گردید.

ذکر مارکوئیس فوئنتنگ ایلد قبط لارڈ وائٹ گورنر جنرل

این امیر ملکی صفات عجیبه و بیست و پنج سیزدهم اکتوبر سال یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی پادشاهت هند نهاده جهان را بشارت اسن و امان و عالم را نوید

منته و احسان و روان و قوای غازی الدین حیدر و الی او و در این خطاب با و شایسته
 مخاطب ساخته صاحب تاج و تخت گردانید و باراجه ناگه و جنگ های رنانه کرد و با وجود
 کثرت سپاه مخالفان را شکست داد و ولایات ایشان داخل ممالک محروسه سرکار گیتی
 بنو و باجی را و همیشه را که در افزونی جاه و کثرت سپاه با و شایان عظام برابری
 میکرد و حقیقت مدت های دراز در سرزمین هندوستان انواع و لیری و دست بردار
 نموده سلطانین مغلیه را سر اسیمه و محل ساخته تصرفات و قبضات بی حد و پایان
 بهم رسانیده بود و بدست آورد و در تصور از توابع کانپور او را داشته لک روپیه
 معاجب برای مصارف ضروری او مقرر فرمود و بعد از این طایفه پیشداره را
 کوتوال و اجبی داد و جمیع ایشان را متصرف ساخت و در شهر دلی که از فتنه پردازان
 مفتی و فتنه خیز آتش فتنه بلند شده بود با بسامت شیر نشانیده علم امن و امان بلند کرد
 و از قایم مقامی شناسی و فتنه های انضام پسندی و رنای سپهواجی را که از دست
 بیکار فتنه پیشوایان و کن بنا کامی ساخته بودند ملکی از و کن با ایشان بخشید و ولایت
 ناگه را هم بر رنای قدیم واده نقش نصف و عدالت بر نگین دل با منتش ساخته
 ازین مراسم با و شایان و القات شمر داد و ولایت چند قبضه و تصرف و سرکار گیتی
 را آرد و سر همه طایفه کن لوطه که بیکانه شو و حلقه بگوش.

ادکر حکومت لار و امهرست گورنر جنرل

این نو نهال گاشن سردری و این سر و جو بنهار افسری در سال یک هزار و شصت و هشتاد و نه
 بهست و سوسه عیسوی به ملکته هند خراشش نموده این ریاض خزان دیده را به آبیاری
 لطف و محبت نصارتی تازه و طراوتی بی اندازه بخشید درین عهد دولت شاهی بهر جا که
 در سفرهای دیبیاکی نمونه قهرایی بود و دست ستم بر طایفه رعایا و طبقه برپا داشت از کرده
 و مار از روزگار ایشان برآورده بود چون آواز رحمت و کرم سرکار کپنی غلغله وزین
 زمان افکنده دل های جهانیان را امیدهای فراخ در داده بود و بنا بر آن جوق
 جوق رعایای ملک بر تها بهند آمده خود را در ظل عاطفت سرکار کپنی در آورده
 شاه بر تها برین معنی آشفته و آتش غضب باشتعال در آورده و تخم کینه در مزرعه دل
 افشاند به ممالک محروسه سرکار کپنی دست درازی نمی غاژ نمود درین صورت سبب
 نصرت خواهانگری بزرگی افسران نامدار بر زم و پیکار متعین شد و بابا و شاه بها
 جنگ های سخت و رزم های صعب نموده او را مصلحی کرد بادشاه از غایت بی بدلی
 قطع نظر از نصرت و پیروی کرده بدرعجز درآمد و خواهان صلح گشت سرکار کپنی که
 جرم بخشی و عذر پذیری بخیه رضیه و ستا بر ملتسمات او نظر التفات فرموده بعد گرفتن
 یک کرو و ر و پیه نقد و چند صوبه جات مثل اراکان و تناسرم و رنگون شاه بهر جا را

نویسنده و امان داد

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

نوش کارنامه بیست که آمد بروی کار

بر دست بازوی تو هزار آفرین کنند

پایه درخت اگر سخن خنجر و کمان

در همین عهد دولت قلعه بهرت پور که در متانت و استحکام عدلی و نظیری نداشت
بدست اولیای دولت مفتوح شد

ذکر لار و ولیم تنینگ گورنر جنرل

این افسر با فرینگ جوئی نام و تنگ در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت
به هندوستان رسیده و عنان اختیار بدست آورده بکران حکومت راجولان در اجه گور
از خام کاری و زیان زدگی در مقام مخالفت در آمده با سرکار کمپنی آغاز بی ادبی ها
نمود بنا بر آن همت و الایش متوجه تدارک او نشده بعد جدال و قتال را چهار روزه
آورد و مملکتش ضبط فرموده داخل ممالک محروسه ساخت و در انسداد رسمی توجه
بلیغ فرموده یک قلم موقوف نمود این و الا جناب بعد چندی بولایت رفت
مذکات صاحب بجایش جاگرم کردند از وی اخبار نویسان در مملکت هند از هنر تاتار

ذکر لار و اکلند گورنر جنرل

این شهسوار غرضه شجاع و یک هزار معرکه بسالت در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت

شش عیسوی داخل هندوستان گردیده بعد کارنامه های سترگ گردید از عمده سوانح
عهد دولت جنگ افغانستان ست عجبی از ان جهت سیرابی ریاض سخن درین صفحات
کتاب می گذارد.

دو کرب جنگ افغانستان

برطالبان اخبار و شایقان آثار نهفته نماند که چون نادر شاه کشته شد امجد شاه ابد است که
افسری از افسران لشکرش بود افسر فرماندهی بر سر گذاشت و در محاکم و ولایات
مدت ها ناخسته فتوحاتی پایان حاصل ساخت بعد گذشتنش تیمور شاه و بعد از او بجای
سریر آرای سلطنت کابل گشت این بادشاه دل آزار از غایت خامکاری کرب سفاک
دل آزاری بست و تمامی ولایت را از او ای ناخوش و طریقی ظلم و ستم بشوشت
انداخت از اینجا که گفته اند

بر شکر بیشتر و ارادش تیر بیشتر	عمر کوتاه از تعدی پیش و سیلاب
--------------------------------	-------------------------------

در اندک مدتی کارکنان قضا و قدر پیچیده جفا ایش به کنار اعمالش نهادند یعنی فتح خان
وزیرش بشاهده بد اعمالی بادشاه بدفع او متوجه شد و جنگ های متواتر با او کرده و
از ملک کابل بدر کرده امجد شاه برادرش را متکین سریر فرماندهی ساخت و محمود و برادر
محمد شاه بر ملک هرات دست یافت مقارن این حال شاه حجه ایدان بر محمد و شما

لشکری کشید محمد شاه بشنیدن این حال فتح خان وزیر خود را با عانت فرستاد تا او کارنامه
 بهجا آورده شاه ایران را شکست داد و با وجود بهجا آوردن انجمن کارنامه های مترک
 بطبع دولت و جاه و دولت سرای محمد شاه رسیده بعد گرفتار کردن محمود پسرده نشینان
 حرم عیسمت را بختجوی جواهر و نفوذ و بیعت ساخته از اموال و اجناس دولت
 بیحد و پایان بهم رسانید

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

چون طبع آمد سر پوشیده شد

کامران پسر محمد شاه از شنیدن احوال خانه خرابی عم نامدار بر آشفته بعد تدبیر کامل آن
 وزیر بی تدبیر را گرفتار نموده کحول ساخت و بعد از آن قتل ساخته روانه ملک عدم
 نمود محمد عظیم برادر بزرگش فتح خان را تمام برخاسته در قتل محمد شاه و بند برادرشای دیگر
 افتاد ایوب شاه برادر شاه شجاع دست خود بدامن محمد عظیم زده است عا
 بادشاهی خود و خود که مار اجز بنان و پارچه سری و سودا می نیست این قدر مراداده
 خود بامر حکومت پر داخته باشند محمد عظیم بچنین بادشاهی صاحب اقتداری میخواست
 مسرور گشته او را بر تخت سلطنت نشانید بعد چندی محمد عظیم را پیمان حیات پیر شد
 سیان فرزندانش جنگ ها واقع شد و شورش عظیم افتاد بالاخر محمد شاه بر سر سلطنت
 هرات متصرف گردید و ایوب شاه از کابل گریخته پیش مهاراجه ریخت سنگه والی لاهور

آمد و مواعبی لایق مقرر ساخته او را پیش خود جا داد و دست محمد خان که برادر فتح خان و
 محمد عظیم خان بود برادرزادگان خود را که با هم جنگنده شورشی برانگیخته بودند به جنگهای
 صعب مغلوب ساخته اسم فرماندهی کابل بر خود پرست و مصروف اخذ زر و کسب فواید
 گردید به اندک گناهی و به کمتر قصوری امر او مشاهیر را عقوبت و سیاست کردی دین
 ملوفان بی تمیزی مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور را با او جنگ کرده ولایت ملتان از او
 بگرفت و عمال و حکام خود را آنجا مقرر کرد اکنون این واقعه را تا اینجا گذاشتیم بگذر
 شجاع الملک درمی آیم که چون از پیوفای روزگار و بی مهری فلک کج رفتار ملک و دولت
 خود را در باخت به توقع اعانت پیش مهاراجه رنجیت سنگه آمد مهاراجه او را گرفته
 و زندان کرد و با و شاه چون خلاف توقع چنین روز سیاه دید متفکر بحال خود گردید
 و بزبان حال می گفت

ما زیاران چشم یاری داشتیم	آن غلط بود آنچه من پنداشتم
---------------------------	----------------------------

آخر بلطایف اخیل ربائی یافته رجوع بدرگاه سلاطین پناه سرکار کمپنی آورد و از آنجا که
 شیوه ستوده این سرکار را بد قرار و اعانت صحبت زدگان و عداوری مظلومان
 سینه رضیت این دولت بلند اقتدار است انواع اعزاز و اکرام و مرهم پناه ری دلاری
 از جانب سرکار کمپنی نسبت او بعل آمد

دوست گان باشند که گیر و دست دوست	در پریشان حالی و در ماندن سگ
<p>در اندک مدت لشکری گران از هر صوبه و سرکار جمع آورده بسرکردگی میگزینان بجا و روانه کابل شدند و دوست محترم خان که به امر فرماندهی کابل قیام داشتند و کله گوشه افتخار بر آسمان می شکست تاب مقابلۀ لشکر انگریزی نیاورده خود را بشعاب جهل کشید و افواج بحر امواج سرکار کمپنی بعد تسخیر قندهار و غزنین به کابل رسید و بلا مزاحمت احدی و بغیر مانعت کسی بر تمامی کارخانجات متصرف شدند تا به ماه اگست سال یک هزار و ^{۱۳۹} هشتصد و سی و نه عیسوی شاه شجاع با عانت سرکار کمپنی به هزاران هزار کاروانی متکین سریر سلطنت گردید و اسباب مسرت و شادمانی مهیا و آماده نمود و عشرت های گذشته را فراموش کرده و بچشمت های تازه به تازه پرداخته بزبان حال این اشعار سعدی می سرود</p>	
ایکاشی که در آغوش شناید و شکر کم	اگر چه چو عود به آتش نهبت مدغم شوم
ندانم این شب قدرست یا ستاره روز	توئی برای من با خیال در نظم
خوشا هوای گلستان خواب در بستان	اگر بودی به تشویش بلبل محرم
<p>چون ازین طرف سپاه انگریزی را اطمینانی کلی بهر سید و رفیقی در چارسوی ملکست نماند استقامت کابل ضرورت و مصلحت ندانسته قدم مراجعت بسوی هندوستان گذاشت میگزین صاحب باپارۀ لشکر سے برای چند پیش بادشاه ماند و رین اشنا فاعنه مشتهر</p>	

کردند که شجاع رعایای خود را بدست سرکارگشایی فروخته است و خود دین سخی اختیار نموده
 بدین سبب شورشی عظیم از چپ و راست برخاست پس حسن حاکم قلعه کوئتا اعلان بنفاد و
 و رجوع اظهار خود به پهلشاه روس کرد بدین صورت لشکر انگریزی به بندارک و تنجیان
 قافل کار روان شده بهزار محنت و ترو و بر سر غنیمت رسیده قلعه را فتح نمود و مختار را بنیال
 دوست محمد خان از نیم و هراس بدره های دشوار گذار خیزیده بود حسب اطلب پیش
 شاه بخار رفت و از نامساعدت روزگار بجای امیدهای فراخ در زندان افتاد
 و خدای این احوال بسیاری افغانه از هر سو جمع آمده بالشکر انگریزی متواتر محاربات
 کردند و ایشان بباعث شدت سرما و عدم سازگاری آب و هوا به کمال سراسیمگی شسته
 به هزاران هزار دلیری و جو اندوخی خود داری و جان بازی کردند و درین اثنا
 دوست محمد خان از زندان شاه بخار اگر خیمه به کابل آمد و جمعی کثیر در فلل را بست خود فرام
 آورد و در محراب خان بسیاری قلعه جارت مفتوحه شاه انگریزی را به تصرف آورده اند و
 رسیدن اخبار و رسل رسائل ایشان به هندوستان ساخت صامیان انگریز با وجود این
 مایه سراسیمگی و باین قلت سپاه به قبال دوست محمد خان رسیده جنگهای مکرر کرده
 گاهی مغلوبه و گاهی غالبه آمدند از آنجا که اقبال بر سر یاری و زمانه به مددگار
 ایشان بود امیران عیال خود را بهیت جبار خان نام افغانی روانه کش نمود و اولی

دولت و جاه بطرف دولت انگلیس رجوع آورده ازین ماجرا آگاه ساخت تا بهادران
فرنگ چون برق و باد رسیده تمامی اهل عیال او را بدست آورده از خایت مرد می
و قنوت ایشان را بعزت تمام در جای محفوظ نگاه داشتند و ابواب فراغت بر روی
ایشان کشادند امیر بد ریافت این حال و بوقوع این واقعه سراپا اختلال کمال
آمد و گریه و فغان و سرسیمه شد و با احوال و انصار و دوست یگانہ خویش مشورت با
کرده به بدست مجموعی بر سر افواج انگلیس آمد و نبردهای علی الاتصال کرده شکست
ناش یافت آخر برهنائی بجنت بیدار و به هدایت مساعدت روزگار خود را از یاران
و دوستان و منتسبان و ملازمان جدا کرده با دو یک خدمتگاری و فقش پیش میگان ^{حب} چنان
خود را حاضر ساخت و کم خود کشاد شمشیر پیش او گذاشت که من از مقابلۀ شما عاجز شدم
صاحب مستغنی الاوصاف کمال حرمت و عزت او کرده او را مطمئن نمود و از طرف
سرکار کیپتی شمشیر بر میانش بست امیر به سه امر استدعا نمود یکی آنکه مرا به شاه شجاع ندی
و دوم مرا با اهل عیال بهندوستان بفرستی سوم اکبر خان پسر مرا با برسانی صاحب
والا فطرت همه قبول نموده بعزت تمام او را با اهل عیال روانه هندوستان کرد
شاه شجاع هر چند خواست که امیر را بدست آورده این انتقام خود بگیرد و صاحب والا
شان را قبول این معنی نه پرداخت تا امیر بهندوستان رسیده و مشرف بملازمت

گورنر خزل گردیده بود و هیانه جای آرایش خود یافت و ابواب فراغت بر روی او
 کشاده گردید و از هر گونه رعایت شایسته نسبت او بپل آمد بعد از چو فتوحات متواتر یعنی
 نقیض خاطرهای ارباب تجر به بود که ناگزیر بود و تسایر جمعیت و معاملات اینجا
 بهم رسید و غوغا و اندیشه نبوده است از آنجا که سرزمین کابل سراسر فتنه انگیز است
 و در و دیوار این دیار بلخیز نبی بر نیامد که ناگاه بتاریخ دوم و سوم سال یک هزار و
 هشتصد و چهل^{۱۸۴۰} عیسوی باز یو رشی در رعایای کابل افتاد جماعت افغانه به پیوست
 جموعی از مقامات خود بر آمده چنان صاحبان انگلیز را زیر تیغ بی دریغ کشیدند و قتل
 و تمامی اثاث البیت شاهی و افسران انگلیزی را بفارشته بزدند و تمامی مملکت کابل
 را ازین فتنه تازه پر آشوب کرده هزاران هزار بندگان خوار بضرط ملکات انداختند و قتل
 این اقصی صاحبان انگلیز به اعدا و تدان این طایفه میوفا کر چیست بسته جنگ های
 مردانه کردند و فتوحات نمایان حاصل نمودند لیکن بسبب قلت احباب و کثرت اعدا
 نرسیدن امداد از هندوستان مصلحت در مصاحبت دیده بذریعہ سفیران کاروان از
 اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که افسر طایفه باغچه بود استدعای این معنی کردند
 اکبر خان به قبول این امر اظهار رضای خود کرده بعد از آنکه ملاقات با ولیم میگل^{۱۸۴۰} و
 دست داده توهمات گوناگون این افسر و الاجاه را به قتل رسانید و برین صورت

فوج انگیزی از گذشته شدن چو افسری با فرنگ جو یای نام و جنگ کمال فصل و سر اسیم
 گردیده و به سلامت وقت با مخالفت آشتی کرده بتاریخ پنجم جنوری سال یک هزار و شصت و
 چهل عیسوی کس مراجعت بجانب جلال آباد و نواخت افغانان باز در اثنای راه
 بر لشکر انگیزی شخون آورده از زد و کشت ناگاه ایشان را کمال سر اسیم و فصل
 ساختند همان شب برفنا آفتد ر بارید که تمامی اهل لشکر بقلای این برای ناگهانی گردیده
 بیدست و پا گردیدند آخر صاحبان انگیزی تمامی اهل عیال خود را پیشتر که بخان فرستادند
 او بر دمی پیش آمده ایشان را به محافظت تمام نگاهداشت و خیلی مراجعات بهمان نواز
 اهل آن در جنرل داشت صاحب که در قندهار بود و بشنیدن این اخبار به باخار متوجه
 بندار که مخالفت نشانفت اما به باعث بارش برف راه نیافته مراجعت به قندهار کرد
 افغانه قلعه قندهار را محاصره کرده متواتر جنگ با نمود و جنرل را کشته و سر بر آتش داد
 اما افسران نامی و سرداران گرامی درین معرکه بقتل رسیدند و فراریان و کشته نامی نام بود
 که ایام فرمان روی لارڈ اکلند با تمام رسید.

تذکره حکومت لارڈ الیور کورنر جنرل

این گوهر دریای ناماری و این اختر فلک کامگاری در سال یک هزار و شصت و چهل
 دو عیسوی بهند آمده زمام کار فرمای بدست خود گرفت و با طغای نائره فساد کابل

تو بهی کابل فرود و جنرل پالک را بدان طرف گسیل کرد تا این ناموس را بشکری گران
 و فوجی بیکران جانب قندهار و غزنین رفته تمام آن ولایت را تا خست و تاراج کرد و
 مقبره محمده و فخرالدینی منهدم کرده و در وازه آن که محمود از بتخانه سومناست گرفته بمقبره
 خود و نصب کرده بود و احق صنایع گوناگون بساختن آن صنعتگران هندوکار برده بود
 بدست آورد و تمامی عمارت های عده شهر را منهدم ساخته با اتفاق جنرل نات متوجه
 کابل شد در خلال این احوال شاه شجاع از دست افغانه به قتل رسید هر چند که سرکار
 کپنر را بعد از کشته شدن شاه شجاع دلیلی به لشکر کشی کابل ننهاد و در حقیقت این ۲۰
 دانشوران تعجب خلق و دست ساز خود ازین ملک خارستان و چینه خیزه خواستند اما
 به جهت تدارک شوخی های این بی ادبان جنرل پالک جوش و خروش تمام به کابل رسید
 اکبرخان بدو عجز آمده استدعای آشتی نمود جنرل پالک به قبول استدعای او پرداخته
 او را بشارت امن و امان و نوبت حفظ مال و جان فرستاد و بعد رسیدن به کابل و
 منهدم ساختن عمارتی چند امیر را از هندوستان با عزا از تمام طلب داشت اهل خیال
 صاحبان انگریز از اکبرخان گرفته با کامرانی و شادمانی علم مراجعت برافراشت
 امیر و دست مخبرخان چون به کابل رسید میدان خالی از رقیب یافته مستقر بادشاه
 افغانستان گردید درین وقت که افواج بگرامو اوج انگریزی در حالت مراجعت

از پیروان و میدان خود جمع آورده در محاکم مشروطه تاخت و تاراج شروع ساخت
 بهادر شاه و فرخ سیر و محمد شاه و احمد شاه همه سلاطین هندوستان بتدارک این طایفه
 پروا نداشتند متواتر محاربات صعب کردند لیکن شورش ایشان کم نشد و در پایان همه بد
 سلطنت مغلیه که این صوبه پنجاب متعلق به احمد شاه ابدالی گشت طایفه سکها این ایش
 تاخت متواتر نموده تمامی پنجاب را از یروزر ساختند تا درین اثنا نجات سنگه پسر
 چهار سنگه زبیداری که چندان کشتی و شرفی داشت و مثل سایر زبیداران اوقات
 می گزرا نید سجاد بغیرت رسیده از اقبال خداداد و همست بلند که به کشور کشای بسته
 بجای مل پسر سانیده تمامی ملک پنجاب را به تخت تصرف خود آورده اول خود را بجای
 چهار اجداد و بعد از آن بالقاب بادشاه مشهور آفاق کرد و این سکه

دیکه تیغ و فتح و نصرت بید رنگ	سکه ناکس گاه رو گو بند رنگه
-------------------------------	-----------------------------

بر روی نر زده روز بروز کار و نام خود را بلند تر ساخت و الحق مرد سپاه بود و هر چه
 در خزانه او جمع میشد همه بکار سپاه صرف می ساخت و مدام در اندیشه کشور کشای
 نر زبید بار عایا سلوک عمده می کرد و از غایت وانشوری با سر کار و ولایت اراکین
 طرفه دوستی می پیوسته و تباریخ بسته و فتم چون سال یک هزار و هشت صد و سی و نه
 عیسوی ازین جهان فانی رخت بجام جاودانی کشید که هر گاه سنگه بر جای او نشسته و

بعد چندی او هم زخمت حیات پرست کنور نونهال سنگه که برای مسند شینی نیل سوارد بدر بار
می آمد یقین در وازه بر سرش افتاد تا بهراران هزار آرزو بعالم بقا شتافت درین وقت
فراوان فتنه و فساد در مملکت سکهان راه یافت و وزیرای بی تدبیر در فکر کارهای سه خود
افتاده امور سلطنت را پر آشوب کردند آخر شیر سنگه سپهر نجیت سنگه زمام سلطنت بدست
آورد و از غفلت و خود پسندی خویش از دست چیت سنگه بقتل رسید و دهمیان سنگه وزیر هم
گفته شد بعد ازین چهار چبه دلیپ سنگه سپهر نجیت سنگه را که صغیر السن بود و بدو داشته وزیر را
نا عاقبت اندیش کار سلطنت را بدست خود گرفتند و در نزاع و حسد با همی افتاده و بطبع
گو ناگون ساخته از جنگ پای معصب شورشی در تمام ملک پنجاپ انداختند و بهران هم
کفایت نکرد و به حالک محروسه انگریزی دست تصرفات دراز کردند درین صورت
نواب گورنر جنرل بجهت تدارک این طایفه بی سر ممت علیه خود مصر و فاند و
جنگهای متواتر کرده فتوحات نمایان حاصل فرمود و آخر راجه گلاب سنگه در سیالان
افتاده فیما بین سرکارین صلح داد و بعضی بن حسن خدمت بعد ادائیگی کرد و در
نقد از سرکار کمپنی ولایت کشمیر حاصل نمود.

و کر حکومت لارڈ و لهوسی گورنر جنرل

این نیز بر پیشه شجاعت و این نیز ننگ دریای جلالت بهاء جنوری سال یک هزار و هشتصد

چهل و هشت ساله و اهل هندوستان گردیده در آن زمان عهد سعادت مهندهارا سنی
 چند که رواله مهندهارا به دیپ سنگه خاندان گاران صاحبان انگریز تعلیمه چهارونی لاهور
 را بطبع زر با نو و تفق نمود و فکر مسموم ساختن ایشان نمود و از قضای الهی پیش از وقوع
 واقعه پیرویه از کارشان قضا و این را از سر بسته پشت از بام شدند چنانچه بعد از تحقیقات
 کامل بسیاری کسان که شریک این مشوره بوده و زرهای کثیر حاصل کرده بودند به سزا
 رسیدند و مهندهارا فی چند کتور از شیخ پوره به بنارس خارج البلد گردید و فی چند روز
 به بنارس گذرانید آخر به اهلایه اکیمل رهای یافته بوقت فرصت راه فیپال پیش گرفت
 بعد از نوشتن غبار این آشوب ناگزیر فساد دیگر شعل شده بسیاری بندگان حسد را
 در معرض دلاکت انداختند تفصیلش بدینگونه که دیوان مولراج حاکم لتان با ستعصوب
 رزیدنتی مهندهارا از خدمت معوی واری لتان معزول شد بجایش حاکمی دیگر باین
 خدمت بجایله نفر گردید و دو صاحبان انگریز برای عمل و دخل حاکم جدید بدان طرف
 رخصت یافتند مولراج از غایت خامکاری آن دو سردار نامدار بقتل رسانیده ببنگال
 جدال صاحبان انگریز خود را آماده کرد و زنجیرت سرکار و ولندار کرد و اگر کسی
 تنیده آن برگشته بخت چست بسته بعد جنگ های سخت و رزم های صعب که تفصیلش باعث
 اطناب کلامست فتح حاصل نمود لیکن درین جنگ نقصان جان و مال صاحبان انگریز

بد رجه غایتی گردید پس ابتدا این فتح نمایان در باری عظیم الشان در لاهور ترتیب داده
 و چهار اجه ولیپ سنگه را شریک و بار ساخته بذریعہ اشتہار اعلان نمودند که سلطنت
 پنجاب سولہ الماس کوہ از اینچ امر و زہ داخل ممالک محروسہ سرکار کپنی گردید و چارک
 روپیہ سالانہ برای مصارف چهار اجه ولیپ سنگه مقرر شد و جاگیرهای سرواران
 لاهور که درین بغاوت و عداوت خود را شریک نہ ساخته اند بجال و برقرار مانده است
 بعد از اہلار و اعلان این مضمون و دستخط ہر کاغذ مذکور چهار اجه را روانہ لندن کردند
 و ولایت پنجاب داخل ممالک محروسہ سرکار کپنی نمودند مقارن این حال بستاینج
 یازدہم دسمبر سال یک ہزار و ہشت صد و پنجاہ و سہ ^{۱۸۵۳} عیسوی را گوجی بہو نسلہ اچہ گپو
 و دیعت جیات نمود چون فرزندی و وارثی نہ داشتہ مملکت او ہم ضبط شدہ و داخل
 ممالک محروسہ سرکار کپنی گردید ہر چند رانی او بعد وفات راجہ فرزندی را بہ تنیت
 برداشتہ بہیت بجالی مملکت مساعی جمیلہ بکار بردیش نرفت و ناکامی و نامراد سے
 شریک کار و بارش گردید۔

من در چہ خیال	کاری کہ خدا کند فلک را چہ محال
---------------	--------------------------------

از عظم سوانح عبرت افزای این عہد مغزولی بادشاہ اودہ از سریر سلطنت و مملکت است
 تفصیل این احوال و تسکین این مقال بزمیل ایجا تا کہ سلطنت با عظمت ملک اودہ

که در شکوه و وسعت گوی تفوق از دیگر دولت ها بوده بود و سر کار و ولت را بکپنی و دام
 و تشکیلاتی این سلطنت و تمهید بساد این دولت و بدل الثقات و اختصاص میفرمود
 از آنجا که با دشمنان این مملکت اکثری بنار ملکه و مال اکثری پرداخته و انتظام مملکت
 را بر دوش و زرای ناعاقبت اندیش انداخته خود با فطانت سرای عشرت افتاده
 روز را شب و شب را بر وزی آوردند سر کار و ولت را بکپنی از رعایت و مراسم
 اخلاص و استخاد که بجهت رفیع و طریقه انیق این دولت است بهر دوری آزاد و اساطنت
 انجمن های ارجمند و پند های سودمند و اما از نامعالیه فنی و ناعاقبت اندیش
 با دشمنان این ولایت با صلح احوال خود نه پرداخته و همچنان رعایای بیچاره
 را در دست ظالمان ستم کش و به اختیار سنگدلان جفا اندیش گذاشته از معالیه
 روز جزای خبر نماند تا آنکه حضرت ناصر الدین سکن در جاده محمد و محمد علی شاه بادشاهان
 پابر سر بر سلطنت گذاشته کاشانه سلطنت را از وجود و سعادت خویش بر آراست و از
 غایت پخته کاری و معامله فنی که دلیل فضائل کالات ذاتی آنحضرت بود و توجیه تمام
 بکار مملکت فرمود.

همیشه خوش دل بود و هم زور دست	بدین هر دو بر تخت بایست
به آزار و نرسا	برون از خط عدل نهاده پاس

عسارت همیکرد و در بس می نشاند	همه خارجی کند و گلی می نشاند
-------------------------------	------------------------------

از اینجا که کارکنان قضا و قدر و در پی تربیت امری دیگر بودند و میخواستند که این ولایت
 اوده را در حلقه سلطنت با دشتای جهان پناهی در آورند که عدل را قوت بر دانش می نازد
 و اقبال و دولت از وجودش بر خیزد و می بالد بنابران این بادشاه معدلت نهاده
 با وجود آن مایه دانشوری و معاملت فنی و فتنه بکاشانه غفلت افتاد و کار و بار سلطنت
 خود را بدست نواسه های نقی خان سپرده و به اعتبارش در ساخته بجهت پری چهرگان
 و گله ریان خود را در انداخته این وزیر بی تدبیر که نه مایه از علم داشت و نه بهره از
 سیاست یافته بود و تحمل این بار عظیم نکرده کار خود را بدست بی جوهران و فرومایگان
 سپرد و این ظالمان ستم پیشه دست تعدی بر رعایای اوده دراز کردند و آشوبی
 در چارسوی مملکت انداختند از اینجا که گفته اند -

زور و بازو داری شمشیر تیز	گر جهان لشکر بگیر و غم مدار
از درون خستگان پیر سپهر کن	وز دعای مردم پیر سپهر کار
بخشید آه مظلومان صبح	سخت گیر و ظالمان را در حصار

نتیجه این ظلم و تعدی بانگ زمانی پدیدار شد و آه مظلومان اثری پیدا نمود و سپهر
 سرکار دولتها کپتی بود و پدر خرابی احوال رعایا بذر ریمه مکاتبت نصائح گران سبب

موافقت و پسند نموده متواتر با دوشاه را از گران خواب غفلت بیدار نمود چون اثری پیدا
 نگشت، در اختیار و اقتدار وزیر الما لک و ظلم و ستمهای مقرران و منتسبان او اصلاح تغییر و
 تقصیر واقع نشد ناچار عزیمت تخییر ملک او دود مضموم فرموده و قوجی گران برای تقدیم بایکفظ
 در حوالی کهنه فرستاده بذریعه او ترم صاحب رزیدنت با دوشاه را از مضطبی ملک او دود
 و فقر و دوا زده کسرو پیچ سالانه برای مصارف کارخانجات بادشاهی آگاهی داد
 با دوشاه از غایت عاقبت اندیشی سر بر خط فرمان نهاده به قبول احکامات سرکار کینی
 پرداخت و بلا فرجحتی و بغیر مخالفتی ایشان را مداخلت کلی بکار و بار مملکت در داد و
 خود برای چاره جوی استوار و سلطنت بغیریت لندن بکلمته تشریف ارزانی داشته
 و باز بوجه علالت مزاج مبارک فسخ عزیمت ذات خاص فرموده مرزا ولیعهد را با والد
 خود و ملکه کشور و برادر خود مرزا اسکندر ششم به لندن فرستاد و درین اثنا هنگامی که
 به مملکت هندوستان آثار قیامت ظاهر نمود و اهالی کینی در تشویش افتاده روسیه خود
 از مساعدت عذرانت با دوشاه او دود برگردانیدند تا ایشان قطع امید کرده به فکر مراجعت
 افتادند جناب ملکه کشور و والد حضرت با دوشاه و مرزا اسکندر ششم برادر آن حضرت
 در فرانس و بیعت میانها کردند و مرزا ولیعهد بنا کامی شمام مراجعت کرده شرفیاب گردید
 با دوشاه و اصل نمود و این ولایت او دود مستقلاً داخل ممالک محروسه سرکار کینی نهاد

گردیده رونق بی اندازم و آب و رنگ تازه حاصل شود

ای باد با دای خوشتر از دای بشادی	چو مدرج کردی به فایم میشتن دای
بر بوستان گذشته یا در بهشت بودی	شاو آمدی و خرم فرخنده بخند دای
تا من درین سرایم این درند به بلوغم	کامروز پیش چشم در بوستان کشادی

فکر حکمت لاری که گویا در منزل

این شمع شبستان ناداری و این چراغ دودمان کائنات می در سال یک هزار و هشتصد و
پنجاه و شش چیمیدی داخل سواد هندوستان گردید و جمیع افرزایان این حکومت به شد
در آن روز این دولت که سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و هشت نیدوی باشند هنگام
ند چهره بر افروخت و این آتش فتنه خشک و تر را سراسر سوخت آغاز این شورش
از سرزمین میر به گروید و رفتند و تمام هندوستان تسلط این فتنه گردید و تقسیم این
اجال آنکه درین عهد صد کار توس چرمی برای فتنه گران و لایسته آمده است
افواج اگر بی تقسیم گردیدند که چون استعظافش از دودمان مترو بود و این میزش
پیه گاو و سلطانان پیه خوک و ران کار توس پنداشته همه بشورش افتادند و خیال
نشان از آن یکماد و یک زبان گردید و کمر افکند و بتا بستند و حقوق نعمت را بر طاق
نسب آن گذاشته بقتل خداوندان خیر نیز و سمنده جفا را مهین گردید و بهی بهادر شاه و

به گنجینه ز ابروین قدر فرزند یازده ساله نصرش و احمد علی شاه و درگاه پورانان را به پادشاهین
 باجی را و پیشین از ابروین بر دوازده در چهارصد و سی هشت و ستان هجده مای قیامت به پادشاهین
 و از خداوند و خداوندان خود و مهراسی بخاطر نیاید و ده حکام و دوی الا حرام و دین پیرای
 از لایق خستین اندام را کشته و در خاک و خون انداختند و جمیع طلا و نقره و گوشت و مرغ و
 پدید آمدند و بهر همه شد مردان و جزا است رستم این گروه حق پیر و که با وجود این پادشاه
 سر رشته استقلال از دست نداده به نبردهای متواتر و جنگهای علی الا اتصال مدافعه
 اعدا نموده علم فتح و فیروزی بر افراختند بهادر شاه را بدست آورده به رنگون فرستادند
 مرزا بهر بیس قدر خود به نیکال گریخت و نامارا و جنگ کرده کشته شدند و پیکانهای قاتله فشانیدند
 بکینه کردار و فریاد و بیزاران هزار عصرتا سر بگریان ناکامی کشیدند و حصول این فتح و فیروز
 و ظهور این پادشاه به پادشاه و بهر دوی سریر آرای سلطنت و جهان بینی فرزند اوسای که پادشاه
 علیا حضرت قدر قدرت بلکه عظمت و بهر دایم سلطنتها ملک هندوستان از دست سکاکنی
 بر آورده و بهر ساری سلطنت و دولت خود گرفته اظهار حکومت خاص و اعلان عفو و عفو
 بزرایع است و بهر دایم خود و اهل هندوستان را بشمارت امن و امان و نفع و حفظ و دولت و
 جان و دوا و جان شین این پادشاه با عقل و فرنگی یعنی لار و کینگ در بارهاست
 عظیم الشان و اکثر بلاد نامی هندوستان را ترمیم و ساختن و راجه های بلند و نام و

تعمد اران با خشنام دروسای عظام را بطای خطابات و جاگیرات و خلعت و دیگر
عوامل گوناگون برنواخت از آنجمله راجه و هفت رای پدر و الا قدر این نامه نگار را
هم بجلدوی حسن خدمات و جانفشانی ها که درین تیره ایام گذران ایشان به ظهور آمدند
برگزید و بطلای خلعت فاخره و سند جاگیر و سند ریاست موروثی سرفرازی بخشید -

توکرک و موت لار و آلکن گورنر جنرل

این والا بهاء امارت پناه در سال یک هزار و هشت صد و شصت و دو و عیسوی بهندوستان
آمد و در سی نشین ایوان گورنری گردیده کمیشن بطرف بهوٹان فرستاد و در فکر کارهای بلند
و تدبیرهای ارجمند بود که ناگاه حیات او برآمد و بادی آرزو مند از اجل طبعی بعالم بقا شتافت

توکرک و موت لار و آلکن گورنر جنرل

این امیر کبیر صاحب اندیشه که در دانش و فراست بیعیل و بی نظیر بود در سال یک هزار و
هشت صد و شصت چهار عیسوی بهندوستان متکلم سرب گورنری گردید و فحلی در ملکات او و لیس
بندیکه شد افتاد این والا جناب حکم فرمود که حکام سرکار و ولتدارانگریزی در خبرگیری
رعایای قحط زده و خوراک داده سازند و اگر خدا نخواست گزندی از شدت قحط برهان غایب
مفلوک برسد و حسب آن بر گویند در همین ایام از وفات امیر دوست محمد خان
انواع فتنه و فساد در ملکات افغانستان راه یافت و در شای سلطنت و مدعیان

بدعوی های گوناگون جنگ با کرده تمامی ولایت افغانستان را پر آشوب گردید این امیر صاحب تدبیر همه فتنه ها را فرو نشانیده امیر شیر علی خان را به باد شاهی آسنا بر داشت -

تذکر حکومت لارڈ میو گورنر جنرل

این گورنر اکیلی دولت و این اختر فلک عظمت در سال یک هزار و هشتصد و شصت و نه عیسوی بمصوب گورنری هندوستان رسیده مورد کارهای نمایان گردید در چهل سال درباری عظیم الشان در انبأله تزیین داده امیر شیر علی خان را ملک افغانستان تفویض فرموده اعلان امارت و بادشاهی او نمود و گلدرسته بوستان شهر یاری و شگوفه نبال جهاندار سی و یک آف اڈمبرافزند و دم علیا حضرت مادر همین عهد دولت بهندوستان تشریف ارزانی داشته جهانی را کامیاب دیدار خود فرمود و در همین ایام سعادت فرجام محکمہ زراعت قائم شد و ترقیات گوناگون از اجرای ریل و تار برقی و انبساط بهندوستان پدید آمد در آخر عهد خود بجزائر اندمان رسیده از دست یگی از زندانیان به قتل رسید -

تذکر حکومت لارڈ نارتهم پروک گورنر جنرل

این امیر و تنضمیر در سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و دو عیسوی زمام حکومت هندوستان بدست آورد درین وقت قحطی عظیم در صوبه بنگاله افتاد اما از حسن تدبیری این والا جناب

در این ایام نیز که پانزدهم و بیست و نهم دفعه گردید در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و
 پنج و در چهارم و ده صاحب رزیدنت بها در اسبوم ساخت بعد تحقیقات کامل
 او را از امر فرمانروایی معطل ساخته سیکه را از خاندان او که بغایت صغیر السن بود
 به فرماندهی برداشت در همین ایام خسته انجام ولیعهد سلطنت و وزارت دولت و مملکت
 بر سر آمد و بزرگوار هندوستان تشریف شریف از زانی داشته اهل هندوستان را مشر
 رشتاد و بن و غیر اندیشان دولت را محفوظ و کامالین فرمود

فکر حکومت کار و لکن گورنر جنرل

در این ایام نیز که پانزدهم و بیست و نهم دفعه گردید در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و
 هشت و در این ایام در باره قهری بدلی ترتیب یافت و علیاحضرت خطاب بقا
 به خطاب موروثی خود و نیز در فرموده انظار این خطاب بدریجه این نامتسلط
 درین دربار فرمود که و کزین تفصیل در واقعات خاص علیاحضرت جوا
 سواد نگار خواهد شد بعد یک سال در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و
 قیام عظیم در هندوستان افتاد این و الاجناب و از و کرد و در و بیبه در امداد
 قحطزدگان و دفع این قحط صرف فرمود تا هم هزار باکس از گرنگی هلاک گردیده
 به عالم بقا شتافتند تقارن این حال امیر شیر علی خان از سفارت انگلیزی انکار فرمود

و سفیر روس را بعزت و تواضع تمام پیش خود جاداد درین صورت این والا جناب سلطان
 القابا لشکری گران بسرگردگی بهادران جان فروش فرستاده ولایت افغانستان
 بدست آورد امیر علی شیر خان تاب مقابله و مقابله نیارده بطرف ترکستان گریخت و هانجا
 از مرگ طبعی درگذشت ابالی این دولت یعقوب خان پسرش را امیر کابل تسلیم کرده
 مشرکوناری را بریزدنی آبخا متعین ساختند بعد چندی افغانستان را کشته علم بجا و
 بلند کردند درین صورت باز افواج بجمامواج روانه کابل شده بتدارک و تنبیه سرکشان
 باغیان انجا پادشاه یعقوب خان را بدست آورده بهند وستان فرستاد و دوباره در کابل
 قند بار قیغه کامل فرموده سطوت و صولت این سلطنت را بر عوام الناس ظاهر ساخت

توکر جاکوت کارکوئیس آفرین گورنر خیرل

این مجموعه رحم و کرم و این خلاصه و دودمان بنی آدم در سال یک هزار و شصت و هشتاد
 عیسوی قدم بر سریر گورنری هندوستان نهاد و از انواع التفات بادشاه و مراسم خسروانه
 یادگاری معقول در هندوستان گذاشت افسدان و فتنه اندوزان کابل را بعد جنگهای
 علی الاتصال شکست فاش داد و عبدالرحمن خان را بامارت و بادشاهی کابل برداشت
 و بدیگر انتظامات عمده نظر توجه گاشت انتظام (لوکل سلف گوشت) در هندوستان جاری
 فرموده و لهای مردم بدست آورده تمام اهل هند ازین التفات های گوناگون رین منت

سپاس گزار عهد دولت او شدند-

تذکر حکومت لار و وفرن گورنر خبرل

این والا جناب مستغنی الخطاب امیر کبیر صاحب دولت و تدبیر در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و چهار عیسوی در ملک هندوستان نزول اجلال فرموده از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق و لہامی جهانیان را بدست آورد و تا حالت نگارش این اوراق بر سریر دولت و کارهای تنگن بوده بگی همت والای خود را بر فاج و فلاح خلق مصروف دارد در این عهد دولت بتاریخ شانزدہم فروری سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هفت عیسوی بن جلوی خیاہ سالہ علیا حضرت ملکہ معظمہ قیصرہ ہند دام سلطنتہا در تمامی ہندوستان بشوکت و عظمت تمام بر روی روز آندہ و مستحقان این درگاہ و بندہ گان این بارگاہ از پایہ شناسی این امیر بتدبیر بدارج علیہ فایز گردیدہ اند امید است کہ اینز و جهان آفرین و خنداونہ زمان وزمین این والا جناب مستغنی الخطاب را دیرگاہ در قصر فرماندہی ہندوستان رولق بخش روزگار دارد-

نظم

چین تا گلشنان باشد تو باشی

تو باشی بوی گلزار چین

ای تاجہان باشد تو باشی

تو باشی صدر بزم و انجمن

و کبر سلطنت علیا حضرت قدر قدرت ملکه عظمه کوئن و کتوریه قیصره هند

وام سلطنت هیا

وقت شد اکنون که بجا دو گری	باز کشایم و رود اوری
دقلم از سحر زبان بر کشم	سحر زبان را به قلم در کشم
سلک سخن را که در افشان کنم	پیشکش حضرت سلطان کنم
زانکه چو بوسم در دولت پناه	تخت ازین به نبود پیش شاه

آنکه مورخان راست گفتار و نشانایان کارنامه این سرکار و ولندار خیر این اخبار
آنهاست که علیا حضرت قدر قدرت کوئن و کتوریه قیصره هند بعد از وفات عم نامدار
خود یعنی دلیم چهارم بادشاه انگلستان بتاریخ هشتم جون سال یک هزار و هشتصد و سی و
هفت عیسوی بعمر بیزده سالگی پادشاه سلطنت گذاشت صدای نفیر شوق و سرور
بلند شد و کوس عیش و شادمانی پر آوازه گردید سلطنت طح اقامت فلند خلافت بمرکز قرار رسید

بهر مرزده که عیش ابد ببار آمد	شگفته روحی جاوید را به بار آمد
بتاخت در گرجاها نشاط دیداری	که زود نشسته از باد به خسار آمد
چو گل شگفته رخ و پیچ و خم خندان لب	بروزگار بشارت که نوبه بار آمد
خوشی دل برگشته چند بحر و شی	نتیجه اثر ناله های زار آمد

بتاریخ بیستم جنوری سال یک هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی جشن عروسی آنحضرت با بادشاهان
 البرت جرمنی نورافزای دیده نظارگیان و مسرت بخش خاطر هواخواهان شد چهار فرزند
 فریدون فروبخت و ختران نیک اختر بوجود آمده نشاط حیات با آنحضرت و بشارت است
 سلطنت بنحاص و عام در دادند هر چند که شاهزاده البرت به اعزاز شوهری آن حضرت
 افتخار داشت اما در امور ملک اصلاً اختیاری و اقتداری به این والا جناب حاصل
 نبود در سال یک هزار و هشتصد و شصت و یک عیسوی^{۶۱۸} بادشاهان مدوح الافاق
 که بصفا با دشاهی و محامد خسروانی اتصاف داشت و ولایت حیات فرموده اند از غمهای
 این واقعه جانگزا که تواند دریافت صورت مل این حادثه هوش ربا که تواند نوشت
 لازم بر استقلال و همت علیا حضرت که با وجود تعلقات ظاهری و باطنی به کمال جرأت و
 مردانگی احتمال این آلام داند و فرموده و باشک شوی فرزندان جگر گوشه پرداخته
 نظر عاطفت از رعایای خود برگرفتند و این آتش غم دانه را در سینه بی کینه خود
 پنهان داشته همچنان بداد و بی خلاق پرداختند الحق ذات مقدس این نونهال
 چمن سلطنت با قبالندی و بلندی بخت چنان یگانه برآمده که مطالعه کنندگان تواریخ
 سلاطین با ضمیمه در حیرت بر روی خود کشوده اند که چندین فتوحات علی الاتصال
 باندک زمانی و اقل مدتی چگونه آنحضرت را پیتر آمده مخصوص جنگ فغانستان بار و

خسروانه که بارنایای هند ملحو خاطر علیا حضرت قدر قدرت ست القاب قیصری هندوستان
 بر القاب موروثی خود افزوده فرموده در دربار دہلی بتاریخ یکم جنوری سال یک هزار و
 هشتصد و هفتاد و هفت عیسوی بذریعہ نائب السلطنت لارڈ لٹن صاحب گورنر جنرل کشور
 هندوستان اعلان این خطاب مستطاب فرمودند الحق درباری ترتیب یافت که در
 دوری اراد و از سلاطین و ارباب بتاریخ پنج کی از بادشاهان ماضیه دیده و شنیده نشد
 جمله فرماندهان هندوستان مثل مہاراجہ کشمیر و نواب نظام و مہاراجہ برودہ و مہاراجہ
 جی پور و مہاراجہ جوہ پور و مہاراجہ رانا ای او دی پور و عالیجاہ مہاراجہ سیندھ و
 مہاراجہ ہولکر و دیگر والیان ملک ہندوستان و سفرای دول خارجه و بادشاہ سیام
 و برین دربار و بارشہر یک گردیدہ انظار خلوص و عین دیت کہ باتاج و تخت برطانیہ
 داشتند با حسن وجہ نمودند و از جانب علیا حضرت قدر قدرت با این حضرات عالی درجا
 از عظامی علمہای زرنگار و خلعت ہای فاخرہ و خطابات لایقہ انظار کمال شفاق و شہادت
 و اعلان منتهای مراحم شاہنشاهی گردیدہ بچنین درہر اضلاع ممالک محروسہ جشن ہائے
 عظیم الشان ترتیب یافتہ انواع خیرات و مہرات بظہور آمد و در صدر ہر دو
 کرنیل شمیر صاحب بہادر جتئی بکال تنزک و احتشام ترتیب دادہ پیا دگار این جشن قیصری
 بندگان درگا و ہوا خواہان این بارگاہ را اسناد چرمی بہ نیرای حسن خدمات محبت فرمودند

از آنجمله باین نامه نگار نیز این منشور عاطفت که همانا منشور طالع پیدار من میخوانند بود و این
 فرموده سرم را از جھنم خاک بر افلاک رسانیدند بوقوع این روز سست اندوز از
 غایت نشاط و انبساط که دلهای اهل هند را سروری تازه و مسرتی بی اندازه حاصل
 آمد و متسامی هندوستان به رجای عظیم ترتیب یافت و تمامی رعایا
 فرمان پذیر هندوستان انبذل و ایشان را خیرات و مبرات و روشنی چراغان و رقص و سرود
 نشاطی منتها اندوخت و هر قدر نشاط و انبساط که بدلهای خیر اندیشان جا گرفت اندازد آن
 کردن آب دریا بشت پیودن و اختر بنگشت شمردن است و تعالی عزشانه و جل جلاله
 ظل عاطفت علیا حضرت قدر قدرت مادت های دراز بر مفارق مابندگان بسوط داشته
 آنحضرت را کار و نوا می کافه انام و مرجع سلاطین عظام دارد

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی | بدولت کامیاب و کام بخش کامران باشی



LYTTON LIBRARY, ALIGARH.
DATE SLIP
This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

10A1

